

راز پروانه زار



عبدی بزرگ زاده نویسنده

در بهاری دلکش، آقای اوجی با شاسی بلندش، پیچ و خم‌های زاگرس را یکی یکی پشت سر می‌گذاشت. معلوم نبود از کجا می‌آید و به کجا می‌رود ولی هر آن به

زردکوه نزدیک‌تر می‌شد. در یک دواهی، کنار جاده ایستاد. در آینه، نگاهی به دختر و پسر خردسالش که روی صندلی عقب در خواب و بیداری بودند، انداخت و چون شاعری در ژرفای آن همه سادگی گم شد. سپس نگاهی را به جلو، سوی همسرش چرخاند. کتابی در دستش بود ولی نمی‌خواند؛ به دور دست می‌نگریست و در امتداد بی‌نهایت، لحظه‌ها را بایگانی می‌کرد... می‌گویی برویم؟ همسرش پاسخ داد: «فرار چاره کار نیست». اوجی موافق نبود «نه عزیز من، همیشه فرار از مشکل، اولین راهکار است.» - این حرف‌ها از رام کننده بزرگ طبیعت بعید است، با لبخند گفت و بی‌درنگ ادامه داد: «باید این تابو را بشکنی.» اوجی گفت: «همه چیز را گفته بودم، زک و پوست کنده، هرکاری لازم بود انجام شد. فقط زور کسی به آنها نرسید.» گذشت زمان هیچ چیزی را حل نمی‌کند. - مطمئن می‌توانی با آن روبه‌رو شوی. این بار من و بچه‌ها هم کنار هستیم. لبخند زنان به اوجی دلگرمی می‌داد. راهی دره «بازفت» شدند. در مسیر، یکی دو جابجایی برای تماشای لاله‌های واژگون ایستادند. کمی پیش‌تر، حوالی «چمن گلی» بساط عروسی

برپا بود. از سیاه چادری بزرگ که به آن گل متکلی‌های رنگی آویخته بودند، صدای ساز و دهل و پایکوبی می‌آمد و بیرون از آن چند بختیاری میانسال، چوفا و ذبیت به تن، ایستاده بودند. - آخ جون! عروسی! دختر با فریاد از پدر می‌خواست نگه دارد تا عروسی را ببیند. اوجی حرفی نداشت ولی می‌دانست که مادر ساز مخالف می‌زند. نرم‌تر می‌گفت: «جاده پرورژه» رسیدند. اوجی رو به همسرش گفت: «خودش است، همان جاده‌ای که ساختم؛ برای آن پرورژه!» همسرش سری جنباند، جوری که یعنی خبر دارد. لختی بعد به پروانه‌زاری رسیدند. دشتی فراخ، پیش روی شان پدیدار شد که پنداری جاده به دو نیمش می‌کرد. ناگهان پروانه‌ای به شیشه جلوی ماشین خورده در دم له شد و بقایای اندامش روی شیشه و دقیقاً پیش چشم راننده پخش شد. اوجی به سرعت شیشه‌شور ماشین را به کار انداخت و کلید برپا فاکن را زد، اما شیشه تمیز نشد. پروانه‌های دیگر، دسته دسته، از پی هم آمدند و یکی یکی در شیشه شکستند. دست و پایش را گم کرد. نفسش بند آمد. - اینجا نباید جاده دائمی ساخته می‌شد. اصلاً این منطقه برای اینجا قرار داده شده، همسرش با لبخندی کم رنگ پاسخ داد: «سخت‌نگیر! اتفاق در جاده عادی است؛ از پنچری و خرابی تا تصادف.» - بایا تند نرو، پروانه‌ها آسیب می‌بینند، آن هم نه یکی دو تا، یک عالمه! اوجی پرسید: «چیزی گشتی عزیزم؟» چند کیلومتر بعد از تلاقی دشت و کوهستان، علانم هشدار دهنده پلیس از خطر ریزش کوه

می‌گفت. اوجی باز سرعت کم کرد. راهداری موقتاً جاده را بسته بود تا ماشین‌ها را به طرف فرعی گواهی هدایت کند - بفرما! نگفتم این منطقه برای اینجا کارها مناسب نیست! چیزی نگذشت که اوجی پس از پیچی ۹۰ درجه، یکباره ردیفی از ماشین‌ها را در چند قدمی خود دید. «یواش‌تر عزیزم! مگر خودت نمی‌گویی جاده خطرناک است؟» اوجی از یک راهدار پرسید: «چه اتفاقی افتاده؟» - «دیشب باران سنگینی باریده، کوه و دامنه خیس است، خاک هم سست، خطر ریزش کوه وجود دارد.» همسرش گفت: «پرس کجا؟» - سه کیلومتر جلوتر کوه ریخته است؛ راه رودخانه را بسته و دریاچه‌ای کوچک پشتش درست کرده. آب جاده را بند آورده است. حدود یک کیلومتر جلوتر باید از «جاده پرورژه» خارج و وارد جاده قدیم شوید. اگر با احتیاط بمانید، راه امن‌تری است. اوجی زیر لب گفت: «بله، امل‌تر!» دختر متعجب پرسید: «پدر، این همان جاده‌ای است که شما درست کردید؟» - دخترم، ما این جاده را فقط برای دسترسی به پرورژه و حمل تجهیزات و ماشین آلات سنگین درست کردیم. قرار نبود جاده اصلی شود. اسمش رویش است «جاده پرورژه». - یعنی ممکن است ما تو این جاده بمیریم؟ مادر مهربانه و با لبخند پاسخ داد: «نه دخترم، قرار نیست کسی بمیرد.» اوجی زیر لب چیزی گفت. نامفهوم بود. همسرش به او نگاهی انداخت ولی چیزی نگفت. بالاخره وارد جاده قدیم شدند. - خب، خیالم راحت شد! اوجی با آرامش گفت: «این منطقه برای اینجا کارها مناسب نیست. قبلاً هم گفتیم، دیگران هم گفتند. کسی زورش

نرسید.» و بعد از کمی مکث ادامه داد: «اولین راهکار مهندسی، فرار از مشکل است. نباید بی دلیل در برابر طبیعت گردنکشی کرد.» اوجی بیست دقیقه‌ای در سکوت رانندگی کرد تا آن که یکباره در شانه راه ترمز زد. حین پیاده شدن، نگاهش را نصفه‌نیمه به صندلی عقب چرخاند و گفت: «همین جا بمانید. ماشین‌ها خطرناکند؛ توجاهه نیابید.»

لحظاتی در سکوت گذشت. - همه چیز در یک اتفاق افتاد؛ در یک عروسی در سیاه چادر، بیرون روستا، با همان آویزه‌های رنگی زیبا. خودش زین چیه تصویرش می‌کرد! «آمد؛ با نانی داغ در دستش که به رهگذران کنار چشمه تعارف می‌کرد. با خنده‌ای که بر قرض صورتش خط می‌انداخت؛ خطی که تا ابیدیت امتداد داشت و آن سوبش ناپیدا بود. زن با لبخندی که مرقم گفت: «چشم‌چران!... مشخص است که خیلی به همکارت نزدیک بودی. شاعر هم شدی.» مرد طعم طعنه را حس کرد. بویژه آنکه زن نیز شاعرانه ادامه داد: «پس از سال‌ها، هنوز زخمش بر جان تو تازه است.» به آرامی دستان زن را گرفت. و همه چیز را به سکوت و جادوی نگاه سپرد. لختی گذشت. - بهار بود. آن شب تا صبح، سنگین باران بارید. براف‌ها هم در حال آب شدن بودند. کوه و دامنه خیس شده بود. خاک هم که سست بود. مادر «جاده پرورژه» گرم کار بودیم که با بی سیم خبر دادند. خودمان را اینجا رساندیم. دیدیم به جای چشمه، دریاچه درست شده است. زن غریبان به چهره مرد نگاه می‌کرد. به پنهانی صورت خیس بود. چقدر از اشک؟ چقدر از باران؟ نمی‌شد فهمید. لب‌های زن بر صورتش رقصید «غصه نخور. مطمئنم

آنها فرصتی برای عاشقی خواهند داشت.» مرد چند قدمی پیش رفت و به کوه و دامنه پردرختش اشاره کرد: «کوه را ببین که چقدر پر از خشم است. مانند جوجه‌تیغی ورم کرده... لعنتی انگار، بطش نکان می‌خورد. می‌خواهد بیلعد این بار نه...» - عزیزم، داری هذیان می‌گویی. توهم داری. - این منحنی‌ها مثل یک تابلوی نقاشی، آدم شانه زن بگذارد. - همه چیز را گفته بودم؛ زک و پوست کنده. دیگران هم گفته بودند. هرکاری هم لازم بود انجام شد. چند کیلومتر آن وُتر شهرک ساخته بودند. ولی زور کسی به آنها نرسید. جابه‌جانشند... باید با برنوبه سراغ‌شان می‌رفتم؛ مثل خودشان، خسارتش کمتر بود. زن گفت: «نمی‌شود هر کسی که به حرفش گوش ندهند برنو دست بگیرد، می‌شود؟» مرد مکثی کرد و گفت: «خب، چیزهایی می‌دانستم؛ ولی ایمان نداشتیم.» کمی بعد به ماشین بازگشتند. این بار اوجی جای همسر نشست. همسر آهسته می‌راند. دختر منگ و مضطرب می‌خواست از آنچه می‌گذشت سر دربیورد. تابلویی رنگ رو پریده در آن گوشه دید. نیمه‌بلند خواند «روستای مدفون پروانه زار؛ محل زنده به خاک شدن ۵۲ نفر» در بهاری دلکش، آقای اوجی با شاسی‌بلندش، پیچ و خم‌های زاگرس را یکی یکی پشت سر گذاشته بود. معلوم نبود از کجا آمده و به کجا می‌رود ولی اکنون کنار تابلو است. جرأت ندارد به آن نگاه کند. می‌داند دره خطرناک است و زرد کوه در کمین؛ برگ و میش غروب است و دید کم؛ باید حواسش به جاده باشد.



اگر شما هم فکر می‌کنید فیلم‌ها دیگر آنچنان درخشان نیستند و شما را سر ذوق نمی‌آورند و یا دیدن‌شان حیرت نمی‌کنید، فیلم «پدر» می‌تواند نگاهتان را عوض کند. یکی از نامزدان اسکار که با ستایش بیشتر منتقدان سینمایی جهان مواجه شده است. «پدر» قصه تلخی دارد؛ مواجهه با آلزایمر و زوال عقل. فیلمی که می‌تواند با به تصویر کشیدن لحظات خاصی از این مواجهه نفس‌تان را حس کند. داستان درباره پیرمردی است که به آلزایمر دچار شده و حالا خودش و دخترش باید با آن زندگی کنند. این مواجهه را در کشمکش‌های درونی ذهن پیرمرد می‌بینید و نگرانی‌های دختر. آلزایمر، زندگی فرد بیمار و اطرافیان‌ش را کاملاً دگرگون می‌کند و «پدر» این دگرگونی را بخوبی به تصویر کشیده است. فلوریان زلر در اولین تجربه‌اش در سینما این فیلم را براساس نمایشنامه‌ای

رمانی پر کشش و سراسر آشوب

مریم شهبازی

خبرنگار

اگر علاقه‌مند هستید در کنار ترجمه‌های محمود حسینی زاد از ادبیات آلمانی به سراغ آثار تالیفی‌اش هم بروید این رمان را هم فراموش نکنید؛ بویژه صفحه آخرش را حتما بخوانید تا مصداقی از گفته‌اش را در آن بیابید. آنجا که گفته «بیست زخم کاری» را طی کارهای ۸۴ تا نوشته و بارها بازنویسی‌اش کرده! بیست زخم کاری تقریباً یک دهه در انتظار کسب مجوز بوده و حسینی زاد طی آن سال‌ها چندین مرتبه آن را خوانده و بخش‌هایی را از نو نوشته است. بخشی از تغییرات نشأت گرفته از حساسیت‌هایی هستند که از او در ترجمه‌هایش هم سراغ داریم و البته بخش مهم‌تری هم متناسب با شرایط روز جامعه اعمال شده‌اند. از نگاه و عقیده حسینی زاد در بحث تالیف و حتی ترجمه که بگذریم «بیست زخم کاری» را منتقدان از خواندنی‌ترین آثار داستانی فارسی دهه‌های اخیر می‌دانند. داستانی پر کشش درباره مفاصل اقتصادی که برخی آن

■ **بیست زخم کاری**
■ نویسنده: **محمود حسینی زاد**
■ ناشر: **چشمه**

می‌کنند. محمود حسینی زاد در «بیست زخم کاری» داستانی خواندنی را در بستریک رئالیسم پرشتاب و خواندنی پیش روی خوانندگان گذاشته است.

از علیرضا و بهروز افخمی تا کارگردان «ستایش» در ماراتن ماه رمضان

فرهنگی/ با گذر از ایام نوروز و فروکش کردن بحث‌ها درباره سریال‌های ویژه عید، حالا آرام آرام با نزدیک شدن به ماه مبارک رمضان، تدارک تلویزیون برای این مناسبت مورد توجه قرار گرفته است. ماه رمضان دومین ماراتن تلویزیون در سریال‌سازی است و ساعات فراغت پس از افطار جزو ساعت‌های طلایی پخش تلویزیون است. بخصوص در دوسال اخیر که بحران کرونا، رسالت تلویزیون را سنگین‌تر کرده و توقع این است که بیش از گذشته برای پاکیز کردن مخاطب جلوی قاب تلویزیون تلاش شود. از چهارشنبه ۲۵ فروردین، ماه رمضان آغاز می‌شود و برخی شبکه‌ها از جمله شبکه یک، دو و سه سیماتیز سریال‌هایشان را روانه آنتن کرده‌اند اما هنوز به‌صورت رسمی گزارش کاملی از کم و کیف سریال‌های ماه رمضان از سوی دواسیما منتشر نشده است. آنچه می‌خوانید اخباری است بر اساس گزارشی که رسانه‌ای با اطلاعاتی که از برخی شبکه‌های تلویزیونی اعلام شده است.

احضار- علیرضا افخمی کارگردانی است که نامش به سریال‌های ماورایی گره خورده است از «او یک فرشته بود» و «پنجمین خورشید» تا «پنج کیلومتر تا بهشت». آنچه از تیزر



شبکه یک سیمه سریال احضار - ساعت ۲۲/۱۵

سریال تازه او برمی‌آید این سریال هم فضایی ماورایی دارد و طبق اطلاعات منتشر شده به نقد عرفان‌های کاذب می‌پردازد. «دودکش ۲» برزونیکن‌نژاد و «زیر خاکی ۲» جلیل سامان دیگر گزینه‌های شبکه یک برای پخش در ایام ماه رمضان بودند که به پخش نرسیدند. در این سریال با عنوان اولیه «دعوت نحس» آرش مجیدی، رضاتوکی، نسرن نکسا، مرتضی کاظمی، افسانه چهره‌آزاد، علی دهکردی، خیام وقار کاشانی و... حضور دارند. در خلاصه داستان «احضار» به تهیه‌کنندگی محمودرضا تشخید آمده است؛ مانده زهره دختر عمه و دختر دایی یکدیگر هستند. آنها همراه با دو نفر از دوستان خود، سوسن و شکیبا، برای یک سفر تفریحی عازم شمال شده‌اند. گرچه هر چهار نفر ظاهراً از دوستان صمیمی یکدیگر هستند اما یکی از آنها نسبت به مانده حسادت می‌ورزد و دل خوشی از او ندارد. این سفر بهانه‌ای می‌شود تا کینه‌ورزی‌های او بر ملا شود.

بچه‌مهندس۴ - شبکه دوسیمه همچون رمضان سال ۹۷ و ۹۹ سریال «بچه‌مهندس» را آماده پخش کرده است. فصل چهارم این سریال دواغاب بزرگ دارد. اولی علی غفاری کارگردان سه فصل اول است که به دلیل ساخت فیلم سینمایی گروه تولید این سریال رادر



شبکه دو سیمه بچه مهندس ۴ - ساعت ۲۱/۳۰

فصل چهارم همراهی نکرده و احمد کاوری کارگردان «وارش» و «شرم» جایگزین او شده است. غایب دوم روزبه حصار است که با بلایای نقش جواد جواد به محبوبیت رسید و آن طور که سعید سعدی تهیه‌کننده این مجموعه تلویزیونی گفته به دلیل درخواست‌های نامتعارف و غیر حرفه‌ای از گروه کنار گذاشته شده و محمودرضا رهبری جایگزین او شده است. ثریا قاسمی، فرهاد قائمیان، مهشید جواد، سیمنا خضرا بادی، سهند جاهدی، کورش سلیمانی، عبدالکریم‌اکی و... دیگر بازیگران این سریال هستند.

یاور - گزینه پخش رضایی شبکه ۳ سیمنا را تیم تولید «ستایش» ساخته‌اند. سعید سلطانی به همراه اصغر نعیمی کارگردانی و آرمان زین کوب تهیه‌کنندگی را برعهده



شبکه سه سیمه سریال یاور - ساعت ۲۰/۴۵

دارد. در کنار داریوش ارجمند که نقش اصلی یعنی «یایور» را برعهده دارد، ارسلان قاسمی، محمد حاتم‌ی، زهرا سعیدی، شبنم فرشادجو، امید علیمردانی، فقیهه سلطانی، مهوش افشارزاده، اسماعیل محرابی از دیگر بازیگرانی هستند که در این سریال حضور دارند. این مولودرام اجتماعی در ۳۰ قسمت در حال تولید است و آن طور که در اخبار آمده قسمت‌های معیایی و نیم جوانمردی دارد.

رعدوبرق - اوایل سال ۹۸ بود که بهروز افخمی از قصد خود برای ساخت سریال تلویزیونی درباره سبیل‌های نوروزی آن سال خبر داد. حالا با گذشت دوسال این سریال



شبکه سه سیمه سریال رعد و برق - ساعت ۲۳

برای پخش از شبکه تهران آماده شده است. آن طور که پیش از این خود افخمی گفته بود سریال فضایی کم‌دی - حادثه‌ای دارد و در استان‌های لرستان، خوزستان، گلستان و تهران تصویربرداری شده است. محمد فلی، مهران رحبی، شهن نسلیمی، مختار ساقی، شهرام قانلی، مهدی زمین‌پرداز، مرتضی کاظمی و... از جمله بازیگرانی هستند که جلوی دوربین این سریال رفته‌اند.